



اردیبهشت ۹۹

قیامِ عیدِ پاکِ ۱۹۱۶ در ایرلند؛ نخستین قیامِ بزرگِ ضداستعماریِ قرنِ بیستم بود؛ بشارت‌دهندهٔ شورش در سرتاسرِ جهانِ استعماری. در آن‌زمان مارکسیست‌هایی همچون تروتسکی و رادک، آن را به‌مثابهٔ ملی‌گراییِ بورژوایی در سرشت‌اش مردود شماردند، اما لنین آن را به‌مثابهٔ نیرویی جدید در صحنهٔ جهان می‌نگریست که می‌توانست متحدی برای طبقهٔ کارگر علیه سرمایه‌داری انحصاری باشد: جنش-های رهایی‌بخشِ ملی علیه امپریالیسم.

آنچه که اریک هابسبام -واپسین تاریخ‌نگارِ بریتانیایی- قرنِ کوتاهِ بیستم می‌نامد گفته می‌شود که با جنگِ بزرگِ ۱۹۱۴ آغاز و با فروپاشی بلوک شوروی در ۱۹۸۹-۹۱ به پایان رسیده است. این سده همانگونه که نشانِ نازیسم، استالینیسیم، جنگِ جهانیِ دوم، هولوکاست و در نهایت جنگِ سرد را بر خود دارد به‌طور قابل ملاحظه‌ای به‌مثابهٔ یک قرنِ کوتاهِ خونینِ نگریده می‌شود. آنگونه که تئودور آدورنو بعد از سال ۱۹۴۵ بسیار عالی این را بیان داشت: بشریت پیشرفت را تجربه کرده است اگرچه از تیرکمان به بمبِ مگاتون رسیده است. با این‌وجود نگرستن به‌رخدادها تنها از منظرِ چنین لنزی خطرِ سقوط در دامِ اروپامحوری (Eurocentrism) است.

قرنِ بیستم همچنین با تحولاتِ ناگهانی در جنوبِ جهان، با خودرهایی از احاطه‌های بزرگِ آسیا و آفریقا از قرن‌ها نژادپرستیِ استعماری و امپریالیستی و با طلوعِ -حداقل برای یک‌بار- صورت‌هایِ مترقیانه‌ای از ناسیونالیسم تعریف شده‌است؛ یک ناسیونالیسم که وعدهٔ جهانی تازه، جهانی رها از نژادپرستی و دیگر صورت‌های ستمِ انسانی -از جمله استیلای جنسیتی- را عرضه می‌کرد. با این همه با قاطعیت می‌توان گفت که قیام‌های قرنِ بیستم

جهان مستعمره با قیام سرنوشت‌سازِ عیدِ پاکِ دوشنبه ۱۹۱۶ (Easter Monday of 1916) آغاز شدند.

آن روز گروه کوچکی از ملی‌گرایان مسلح ایرلندی -اگرچه پس از چند روز شکست خوردند و رهبران‌شان اعدام شدند- ساختمان دولتی در دوبلین را گرفتند. در میان این رهبران جیمز کانلی مارکسیست بود که آن‌ها یکی از ایستگاه‌های اصلی قطار در شهر دوبلین را به اسم او نامگذاری کرده‌اند. در آن زمان اکثراً به این نتیجه رسیدند که هشتصد سال سلطنت بریتانیا همچنان دست نخورده باقی می‌ماند. تعداد کمی پیش‌بینی کرده‌بودند که این قیام در عرض چند سال به واسطه ملی‌گرایان مرفقی اجتماعی منجر به آزادی بیشتر ایرلند شود؛ ناسیونالیست‌هایی که قانون اساسی جمهوری خواه اکثریت سکولار را که به زنان هم حقوق مدنی را اعطاء می‌کرد تصویب کردند.

به‌طور قطع بسیاری از این دستاوردها در طول زمان -چنانچه کشیشان و دیگر گروه‌های محافظه‌کار اجتماعی موقعیت خودشان را دوباره تثبیت کردند- تباه شدند. با این وجود هیچ عقب‌نشینی‌ای در کار نبود. در آن زمان قیام عید پاک ۱۹۱۶ و واپسین جنگ داخلی ایرلند برای استقلال؛ توسط مبارزان آزادی آفریقا، آسیا و ازقرار معلوم دیگر گروه‌های متفاوت همچون ارتش سیاه متحد مارکوس گاروی -که پدر مالکوم ایکس در آن فعال بود- به‌طور علنی جشن گرفته‌شد.

در همان سال، قیام عید پاک ۱۹۱۶ توسط برخی از رهبران مارکسیست انقلابی سده گذشته -ولادیمیر لنین و لئون تروتسکی روسی، و همچنین قطب کارل رادک که سال‌ها با رزا لوکزامبورگ کار کرده بود- به بحث گذاشته

شد. بحث آن‌ها نه تنها منعکس‌کننده رخداد‌های ایرلند است بلکه همچنین به عنوان نقطه‌عطفی در مارکسیسم شناخته شده است. یکی از این دلایل نقطه‌عطف بودن به جهان جنوب مربوط می‌شود.

در سال ۱۹۱۶ این رهبران آینده انقلاب روسیه در خارج از منطقه خودشان به سختی شناخته شده بودند و نوشته‌های‌شان عمدتاً به مجلات تبعیدی کوچکی محدود می‌شد. برای چند سال افرادی مانند آن‌ها در مورد رابطه جنگ با امپریالیسم بحث کرده بودند. لنین شروع به نوشتن «امپریالیسم: بالاترین مرحله سرمایه‌داری [۱۹۱۶]» کرده بود؛ در حالی که همکار لهستانی-آلمانی‌اش لوکزامبورگ «انباشت سرمایه خودش را - اعانه سهمی به تشریح امپریالیسم در سال ۱۹۱۳- منتشر کرد. لنین و لوکزامبورگ به امپریالیسم به مثابه بقایای گذشته نمی‌نگریستند، بلکه در نگاه آن‌ها امپریالیسم یک پدیده فرامردن بود. سرمایه‌داری بدون مستعمرات نوین برای کنترل و بهره‌برداری، همچنان بخار بیرون می‌زد و رقابت ناامیدکننده برای چنین مستعمراتی کمترین نقشی در بروز تحولات ۱۹۱۴ نداشت. لنین به امپریالیسم و انحصار به مثابه مرحله جدیدی از سرمایه‌داری می‌نگریست.

بحث دوم در میان این مارکسیست‌ها به سرنوشت جنبش‌های ملی در عصر امپریالیسم مربوط می‌شد. در حالی که همه آن‌ها با فلاکت استعمارشدگان استمارشده همدردی می‌کردند اما بر سر راه‌حل انشعاب کردند. بعضی از آن‌ها همانند رُزا لوکزامبورگ و همکار نزدیک سابقش رادک، و همچنین نیکلای بوخارین همکار جوان لنین معتقد بودند درست همانگونه که شرکت‌های کوچک سرمایه‌داری توسط انحصارهای بزرگ فرو ریختند؛ ملت‌های کوچک هم در عصر امپریالیسم از سر راه برداشته می‌شوند. با این

وجود مشخصه ارتجاعی و مخرب ناسیونالیسم به طور قطعی به واسطه جنگ اثبات شد.

رادک به زودی برای برگزاری یک بحث مارکسیستی در مورد قیام عید پاک دست به کار شد. او در مقاله‌ای مجادله‌آمیز تحت عنوان «آواز آن‌ها به پایان رسیده است» نوشت که دهقانان ایرلندی آنچنانکه که توسط امتیازهای اقتصادی خریده شده‌اند دیگر نیروی انقلابی زمان مارکس نیستند. قیام فعلی دستورکار محافظه‌کارانه‌تری داشت: «این جنبش که شین‌فین نامیده شد، صرفاً یک جنبش خرده بورژوازیانه شهری بود با اندک حمایت اجتماعی.» با این وجود ایرلند یک قیام انقلابی را تجربه نکرد بلکه «یک بلوا بود که دولت بریتانیا به راحتی کلک آن را کند.» (این مقاله و دیگر مقاله‌های نامبرده از لنین و تروتسکی را می‌توانید در کتاب «مبارزه لنین برای انقلاب بین‌المللی» به ویراستاری جان رایدل پیدا کنید). در عین حال رادک سرکوب [ایرلند از جانب] بریتانیا - که مطمئن بود به یک «عمل جنایتکارانه» منتهی می‌شود - را محکوم کرد.

تروتسکی در ماه جولای ۱۹۱۶ - البته کمتر خودپسندانه - به ارزیابی این قیام پرداخت. او هم به این نتیجه رسید که ناسیونالیسم به مثابه یک نیروی سیاسی فرسوده شده است چرا که «بنیاد انقلاب ملی حتی در ایرلند هم ناپدید شده است.» تروتسکی این قیام را شورش «روی‌پردازهای ناسیونالیست» نامید. به طور قطع ناسیونالیسم در درون طبقه کارگر ایرلند قابل فهم است؛ ناسونالیسم ایرلندی «کوته‌فکری خودپرستانه و امپراتوری متکبرانه اتحادیه‌گرایی کارگری در بریتانیا» را به دست می‌دهد که وحدت طبقاتی را در دو جزیره سخت‌تر می‌کند. با این وجود این چنین قیام‌های

ملی‌گرایانه‌ای ره‌گشا نیستند و قیامِ عیدِ پاکِ ۱۹۱۶ نمایانگرِ «امیدها و روش‌های فرسوده گذشته است.» آینده با مبارزه طبقاتی بین‌المللی و جنبش اتحادیه‌های کارگری پی‌ریزی می‌شود.

لنین چند ماه بعد در پاییز ۱۹۱۶ درگیر بحث شد. او در آن دوره با محدود متحدانش در میانِ دیگر مارکسیست‌های انقلابی - مبتنی بر آنچه که یک نگاهِ مضاعف، دیالکتیکی می‌خواند - استدلال کرد: امپریالیسم، سرمایه‌داری را تقویت کرد تا مطمئن شود؛ اما این همچنین نمایان‌کننده یک تناقضِ درونی بود که به موجب آن مردم و ملت‌های تحتِ ستم مقاومتِ فزاینده‌ای از خود نشان دادند. اگر این مقاومت یک صورتِ مترقیانه بخود می‌گرفت - جنبشِ آزادبخشِ ملی - می‌توانست به یک متحد - و نه یک رقیب - برای جنبش‌های کارگری و سوسیالیستیِ کشورهایِ امپریالیستی تبدیل شود.

قیامِ عیدِ پاکِ ۱۹۱۶ به لنین - که در جستجوی یک مورد بود - نمونه‌ای انضمامی ارئه داد. او این پندار که قیام از یک پایگاه اجتماعی محدودی برخوردار بوده است را نپذیرفت. لنین چنین استدلالی را مبتنی بر شواهد یک جنبش توده‌ای که در ماه‌های قبل از قیام عیدِ پاک برپا شده بود یک «جزم» منسوخ شده نامید. قیامِ عیدِ پاک بجای بازگشت به گذشته نویدبخشِ آینده بود؛ نویدبخشِ بحرانی که سرمایه‌داری جهانی مطمئناً پس از جنگ متحمل آن می‌شد. لنین نوشت: «سیاه‌چارگی ایرلندی‌های این بود که قبل از موعد به پا خاستند.» لنین که در چند ماه گذشته به شدت به مطالعه هگل و دیالکتیک پرداخته بود در یک سطح کلی‌تری نتیجه گرفت که قیامِ عیدِ پاک این واقعیت را نشان داد که «دیالکتیک تاریخ چنین است که ملت‌های کوچک و ناتوان، در مبارزه برعلیه امپریالیسم به مثابه یک عامل مستقل به عنوان بخشی از

جوش و خروش‌ها نقش ایفا می‌کنند» به گونه‌ای که می‌توانند نظام سرمایه‌داری جهانی را به چالش بکشند.

در حالی که (چنین بینشی) در لفافه زبان بسیار دقیقی نهفته بود، در هنگامه‌ای که چپ جهانی به درستی بر مشخصه‌های ارتجاعی ناسیونالیسم - همانگونه که در جنگ مشاهده شد که بخش‌های اروپا را از هم جدا کرد - متمرکز بود؛ این یک ابداع مهم در تفکر مارکسیستی و رادیکال بود. زنان و مردان ایرلندی که در قیام عید پاک ۱۹۱۶ به پا خاسته بودند به آنچه که تا آن زمان یک جدل نظری انتزاعی بود انضمامیت بخشیدند. به بیانی دیگر این زنان و مردان ایرلندی نمونه‌ای درخشان از مشخصه‌های انقلابی و مترقیانه جنبش آزادیبخش ملی را به جهان ارزانی داشتند.

علاوه بر انتقادهای بسیار و بایسته‌ای که امروزه باید از لنین صورت‌پذیرند - نقد بر مفهوم حزب پیشاهنگ او، نقد بر دولت تک‌حزبی او در قدرت - این شیوه از واکاوی امپریالیسم و رهایی ملی امروزه حتی به مثابه یکی از بینش‌های سیاسی مهم سده گذشته همچنان پابرجا است. برای لنین، طبقه‌بندی ناسیونالیسم به گونه‌ای دیالکتیکی مورد واکاوی و تجزیه واقع می‌شود: تقسیم ناسیونالیسم از یک سو به ناسیونالیسم قدرت‌های بزرگ (ارتجاعی) و در دیگر سو ناسیونالیسم (گاهی اوقات مترقی و انقلابی) ملل کوچک، ملل تحت‌ستم.

بدون دست‌نوشته‌های لنین بر رهایی ملی و بدون حمایت جماهیر شوروی تازه‌تاسیس از جنبش‌های ضداستعماری، اینکه مارکسیسم می‌توانست به

چنین نفوذ عمیقی در جاهایی همانند هند، چین، آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین دست یابد قابل تردید می‌بود.

این نوشتارهای (لنین) بر رهایی ملی در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بعضی از متفکران رادیکال برجسته آمریکا همچون ویلیام ادوارد برگهارت دبوآ، سی.ال.آر. جیمز، رایا دونایفسکایا و گراس لی باگس را به شدت تحت تاثیر قرار داد. همچنین گزارش شده است که فرانتس فانون در طی آخرین ماه‌های زندگی اش -هنگام نوشتن اثر تاریخی خود یعنی دوزخیان روی زمین- بعضی از این نوشته‌ها را با خود به همراه داشته است.

امروزه به دنبال یک دوره نوین از جهانی سازی و ماحصل مسئله ساز بسیاری از جنبش‌های رهایی بخش ملی -که برای یک بار در قدرت بوده اند- چرخش بیشتری علیه ناسیونالیسم داشته است. با این وجود من فکر می‌کنم با نگاه کردن به جماعت‌هایی همانند کردها، فلسطینی‌ها، یا کسانی که خودشان را ارتش آزادی بخش ملی زاپاتیست‌ها (EZLN) می‌نامند، ما باید به بازشناسی این [نکته پردازیم] که پدیده رهایی ملی هنوز از اندک حیاتی برخوردار است. لب مطلب اینکه: ما باید یک نگاه دیالکتیکی مضاعف، دقیقی را اتخاذ کنیم.

* متن حاضر ترجمانی ست از:

B. Anderson, Kevin (2016). Easter 1916 at 100: Its Marxian Dimension. The International Marxist Humanist.